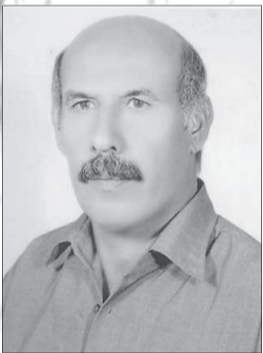




ایمان من، برادرم

☑ مرضیه قربانی‌زاده

با فصل تابستان آمدی و با همان فصل هم بار سفر را بستی، انگار فقط آمده بودی که بروی...
این روزها، تلخ می‌گذرد بی تو...
دستانم می‌لرزد از توصیف مهربانی‌هایت
عزیز مهربانم، هر شب و روز از کوچه‌های خاطره‌ام صدای پای تو می‌آید و من سنگینی نبودنت را پیشاپیش بر شانه‌هایم احساس می‌کنم.
دنیایم را با رفتنت خزان کردی، انگار زمان دیگر نمی‌گذرد.
خانه فقط تو را صدا می‌زند: «ایمان» کجایی؟
خیلی زود قصه‌ی بیماری‌ات را به پایان رساندی اما یادت در قلبم همیشه ماندگارترین است بهترینم.
با چشمانی اشکبار، نبودنت را فریاد می‌زنم و می‌گویم: «ایمان من، ای عزیز دور، چه بی صدا رفتی»
تو ای ایمان من، ای تار و پودم
عزیز رفته از تار وجودم
جهان با رفتنت معنا ندارد
ز بعد تو دمی خندان نبودم
... روحت شاد ایمان عزیز



غزل محلی

تقدیم به گروه دوستداران کازرون

بچه‌ها عام خدا قوت

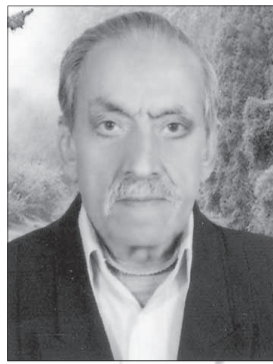
● لطفعلی بهره‌دار

کازرون شهر شهیدون، شهر شیرون و دلیرون
شهر شاساق و سلمون، آم نه راه داره نه سامون
جو و ناش بی کار و بارن، شو و رو پی جور کارن
غیر بدبختی ندارن، همه سرگردون و ویلون
انگاری مرده دل‌اشو، کنج خونه شده جاشو
کاسبا ول شه کاراشو، دو کونا تخته و تالون
دیگه بوهی آ بفا، نی، صب تا شوم غیر جفا، نی
هیچ‌جود صحل و صفا نی، زنده‌ی جنگن و میدون
د بسن ای عامو جوئم، تگو هیچی نمیدونم
به مو نی آم مو می خونم، تو گوشت تام نسه سیدون
تگو کازرون بی صاحبن، تو خوی؟ هیشکه نه خوابن
دشت و صحراش همه نابن، نه چی دریاچه ی پیرشون
می تو عام ناغره تو گوشتن، یا نه گمبده رو چیشتن
که ایقه زهر توی نیستن، الکی چیلت نجمبون
شهرمو شهر جوهونن، شهر سوز کازرونن
یکی عالم تو دهنونن، یکی شم مردی غزلخون
به کمی گاز نده بک شل، گوش بده فیکه ی بلبل
سی همی جو شده پر گل، بلوار و پارک و خیابون
دس حق پشت و پناهنش، وا ای باخچه‌ی چو ماهش
هر کی ک قاضی کلاهش، میگه شهر شده گلگون
شهر ما شده باغسون، وا درختای فراوون
شهری که شدید داون، دس ولگردی نادون
بچه‌ها عام خدا قوت، بکنین آ اینجو غزمت
تا خدا هم بده عزت، آ شما مردم کازرون
آجو هوی خوبت کی نمکه، آحسود بترکی نمکه
«بهره دار» الکی نمکه، توصیف شهر شهیدون

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر



طبع روان

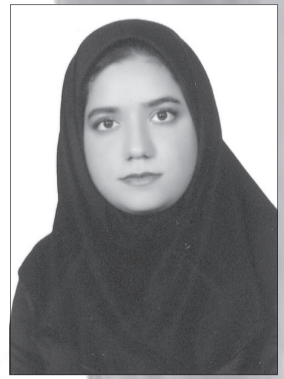
● اکبر کرباسی

نه هر که چهره بیاراست خود پری داند
نه هر که ناز کند، ناز و دلبری داند
نه هر که یاور تو گشت یآوری داند
نه هر که جلوه کند بخت آوری داند
نه هر کسی که دم از دوستی زند با تو
به خدمت توره و رسم چاکری داند
نمی‌توان به امید کسی نشست که او
امید یاری و حق برادری داند
لزوم طبع روان است در سرودن شعر
نه هر که قافیه سازد سخنوری داند
توان گذاشت علی را به جای پیغمبر
ولی زبان پیغمبر پیغمبری داند
یکی به عقل بلافاد و دیگری طامات
حقیقتی است در این دو که داوری داند
معرفند به نیکی ابوذر و سلمان
نه هر به نام ابوذر ابوذری داند
سر از سرا و سراپرده‌ات مکن بیرون
نه هر کسی که به تو سر زد سرآوری داند
مگر که دایه بود اصل و گوهرش قابل
وگر نه غیر، کجا مهر مادری داند
شناوریم به خون جگر ولی این دل
کجا تحمل در خون شناوری داند
مخواه گوهر طبیعت به دست اهریمن
بهای گوهر طبع تو گوهری داند
دلآوری و شجاعت مکملند به هم
نه هر به نام دلاور دلاوری داند
دلی که غرق به خون است در سراجی دهر
کجا نجات ز شش پنج و شش دری داند
غزل سرای جهانی مگر تو «کرباسی»
نه هر که شعر و غزل گفت شاعری داند

از اول شروع کن

☑ رحیم زاهد

یک عمر بی حاصلی کمی تکرار، از اول شروع کن
یک کوچی بن بست یک دیوار، از اول شروع کن
گیرم که دیگر عشق در قلب تو معنایی ندارد
تا کی خودت را می‌دهی آزار از اول شروع کن
سرد و کسل، پژمرده‌ام شور و شریذایی‌ام نیست
چندیست در خود مرده‌ام انگار، از اول شروع کن
تقسیم کردی زندگی را، عشق را، بین دو چشمت
سهم خودم را کم، تو را بسیار از اول شروع کن
گفتم که بیدارم تو گفتی عمر من در خواب هستی
خاتون شعرم خواب یا بیدار از اول شروع کن
حالا که از حرفم پشیمانم فقط یک بار دیگر
دست مرا بر شانه‌ات بگذار از اول شروع کن



و سبز شد سرایمان

☑ اکرم مختاریان کازرونی

نگاه من روان در آن نگاه خیره تو بود
و سبز شد سرایمان در آن طلوع چهره‌های آشنا
تویی کنار موج‌های انتظار و من که یک به یک
به سمت وهم کهنه، گام می‌زنم
سرود مرغ‌های صبح
بر آن سرور عاشقانه گام می‌نهند
و عشق از آن حریر صبح
قدم بر این حریم می‌زند
نگاه کن مرا ببین که باورم
به سمت بودن تو قد کشیده است
لباس سبز بر تنم، نوید وصل می‌دهد
سپرده‌ام به موج‌ها که اوج را
قرین وصلمان کنند
سپرده‌ام که آشنای شادی و نشاطها
تمام خاطرات تلخمان
به زیر و بر کنند.
منم، منم همان همای شهر رنج‌ها
منم که پشت کرده‌ام به نام و ننگ‌ها
عروس شهر قصه‌های من هنوز،
در امتداد شهرهای پر امید می‌دود
و عشق را ز سبزه‌ها و یاس‌های کهنه
به جان تازه می‌خرد
شنیده‌ام که گاه گاه
- بر آن رواق تکیه می‌کنی
که شاهراه من از آن گذشته است
شنیده‌ام نماز را به سمت قبله گاه من
- تمام می‌کنی
ندیده‌ام خیال‌های پر عفاف
ز وصل‌های عیب جو
- خیر شوند
تو دیده‌ای فرشتگان
- دروغ را ضمیر خوابگاهشان کنند؟!
کبوتر خیال من
دوباره خواب دیده است
تو را نصیب من نموده
نازنین من....

آن روز که بیاید

☑ حکیمه رزمی



ای که می‌بودت مرا سرشار از عشق و محبت
می‌کند، زندگانی‌م همه از آن توست، تمام هست
و نیستم به یک نگاه تو بستگی دارد. تویی که
سالهاست منتظر لمظه دیدارت هستم. هر لمظه
که می‌گذرد غم دلم بیشتر می‌شود که نکند زمان ظهورت نباشم،
سالهاست که بدون تو روزهایم را به شب می‌رانم. به هر کجای جهان
که می‌نگرم بوی غربت توست. جهان بی تو سراپا همه فالی از لطف و
صفاست.
بی تو روزها سیاه و تاریک است، شبها همه در غم و اندوه مانده‌ام، در
غم هجران تو درمانده‌ام. آرزوی همه ما لمظه ظهور توست. اما امروز
هم گذشت و غم هجران تو در راه است. باز هم یک روز دیگر به ندیدنت
افزافه می‌شود، باز هم یک روز دیگر مسرت دیدار تو در سرنوشت ماست.